

گزارشی از داخل زندان از یک بازجویی

در 27 خرداد 1372 ماموران زندان به سالن ما (از فرعی سالن 1 بند آموزشگاه زندان اوین) آمدند و پس از بازرسی، کلیه ی کتابها و نوشته ها و یادداشتها و نامه های زندانیان را با خود بردند.

پس از گذشت یک هفته، اکثریت آن اجناس را بازگرداندند. اما کلیه ی نوشته ها و نامه های متعلق به اینجانب و برخی از کتب مرا تحویل ندادند. این کارها به دستور مدیریت زندان صورت گرفت و مسئول زندان رسماً مسئولیت چنین اعمالی را متوجه مدیریت زندان مینمودند. در روز چهارشنبه 2 تیر با مسئول بند آموزشگاه زندان (حاج داود) در این مورد صحبتی داشتم. او گفت که کلیه ی مقالات و نوشته های مرا ضبط و در پرونده ام گذاشته اند. زیرا همه ی آنها ضد نظام هستند. او گفت که "ما با هم دشمن هستیم، ولی فعلاً زندان را می گذرانی. فقط امیدواریم که عملیات مرصاد صورت بگیرد تا همه ی شما را بکشیم. سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر هم کاری نمی توانند بکنند. ما هر کار که دلمان بخواهد می کنیم و فکر آزادی هم نکن، چون ممکن است اصلاً آزاد نشوی."

البته به نظر من همه ی این حرفها بی پشتوانه بوده و فقط قصد به وحشت انداختن مرا داشته است. جهان و فشارهای بین المللی اجازه ی چنین کارهایی را به آنها نمی دهد.

در دوشنبه 7 تیر ماه وزارت اطلاعات مرا صدا زد و به واحد 209 زندان اوین بردند. مرا با چشم بند به اتاقی میلمان بردند و سپس از من خواستند تا چشم بند را بردارم و شخصی شروع به صحبت با من نمود. خوش برخورد و ملایم بود. به من گفت که به همراه دادیار در رابطه با مسائلی صحبت می کردند که مسائل مربوط به من هم مطرح شده است و در رابطه با کارها، نامه ها و دیدگاههای من صحبتی داشته اند و از این رو تصمیم گرفته که مرا صدا بزند و با من صحبتی داشته باشد. البته به من گفت که فقط من صحبت کنم. زیرا که او می خواهد دیدگاههای مرا بداند. این شخص نماینده ی وزارت اطلاعات و در واقع مسئول 209 زندان اوین بود که اسم مستعار وی "رهجو" می باشد. صحبتهای ما به شرح زیر بود:

- وزارت: شما چه نظری راجع به وزارت اطلاعات دارید؟

- پیروز: وزارت اطلاعات نهاد سرکوبگر جریانات و اندیشه های مخالف حاکمیت است و در این راه از شیوه های

نا درست و شکنجه های خشن استفاده می کند.

- وزارت: چه شکنجه ای؟

- پیروز: من سابقاً در 61 تا 62 دستگیر شدم و کتک و فحش و توهین به زندانیان، به روی بدن زندانیان با پوتین پریدن، موهای دختران و زنان را کشیدن و آنها را آزار دادن و کابل زدن که بدترین نوع شکنجه است و قپانی را خیر دارم و در سال 69 و 70 که مورد بازجویی بودم، کابل زدن هم اعمال می شد.

- وزارت: آیا تا به حال دیدید که ناخن بکشند، اطو روی بدن بکشند، از پا آویزان کنند...؟

- پیروز: من ناخن کشیدن و اطو زدن را به چشم خود ندیدم. اما خودتان می دانید که بدترین نوع شکنجه کابل زدن است که همه را به تسلیم و شکسته شدن وادار می کند.

- وزارت: بعضی از اعمال در همان سالهای پر تهاجم 60 به بعد صورت گرفته، ولی اکنون از آنها خبری نیست. البته کابل زدن هنوز وجود دارد و این برای کسب اطلاع نظام که مورد تهدید خارجی است و با تروریستها روبرو است، ضروری است. لازم نیست؟ اگر خودتان به جای ما بودید و با شخصی روبرو می شدید که شبکه ای تروریستی دارد و بمب گذاری می کند و هر چقدر هم با او به ملایمت برخورد کنی، اطلاعاتی نمی دهد، نباید با کابل به حرفش در آوری؟

- پیروز: تا آنجا که به یاد دارم، در سال 69 خبر یافتیم که دولت ایران به کمیسیون حقوق بشر نوشته و در آن بیان داشته که به خصوص در سالهای اولیه، به دلیل بی تجربگی حکومت، فشار خارجی و تهدیدات تروریستی مجبور به اعمال خشونت شده است و حقوق بشر را نقض کرده است. اما این مسائل دیگر تکرار نمی شود و دولت متعهد به اجرای حقوق بشر می باشد. ولی من در سال 69 دستگیر شدم و مورد شکنجه ی کابل قرار داشتم. در هنگام کابل زدن، بازجویم از من می خواست که بگویم "غلط کردم".

- وزارت: برای کسب اطلاعات، در برخی موارد لازم است تا شخصیت طرف خرد بشود تا سست گردد. این روشی است که در تمام جهان اعمال می گردد.

- پیروز: مگر دنیای غرب برای شما سمبل است که همیشه در بحثهای خود به آنها استناد می کنید؟
- وزارت: غرض این بود که بگویم باید برخی مسائل را از جانب ما درک کنید. البته ما مخالف آن هستیم که شکنجه یا زدن کابل بر علیه هر متهمی اعمال گردد. ما بر روی آنها که صرفاً کار سیاسی داشته اند فشار زیادی وارد نمی کنیم. بروید ببینید ما به روی چند نفر از متهمان چپ که فقط کار سیاسی داشتند و به نوعی در عملیاتی شرکت نداشته اند، کابل زده ایم! ببینید که اخیراً روند دستگیری ما به ویژه از طیف چپ و حتی از مجاهدین چقدر است! نظر شما در رابطه با مسائل مربوط به این روند چیست؟

- پیروز: به نظر من چپ در شرایط فعلی در بحران هویت به سر می برد. اردوگاه سوسیالیسم فرو پاشیده شده و اتحاد شوروی نابود گشته، احزاب چپ یا منحل گشتند یا تغییر نام دادند و یا در بدترین شرایط روحی و فکری و یا زمانی به سر می برند. در جامعه ی ما چپها در بحران بیشتری هستند. هر گروه چپ دارای تشنت فکری و سیاسی زیادی است و برنا مه ی مناسبی ندارد و همچنین هیچ گروهی حاضر به اتحاد با گروههای دیگر نیست. هیچیک به کمتر از ریاست و رهبریت فکر نمی کند. در چنین شرایطی اساساً چپ نیروی واقعا فعال و خطرناکی نیست. این تحلیل به گمان من، تحلیل خود وزارت اطلاعات هم می باشد. مثلاً شما خاطرات کیانوری را به چاپ می رسانید که در آنجا کیانوری از اندیشه و ایدئولوژی و تاریخ حزب دفاع کرده است. البته در آنجا وی به کارهای جاسوسی حزب برای شوروی نیز اشاره کرده که مطلوب شما هم بوده است. حالا فرض کنیم همین آقای کیانوری به بیرون برود و آزاد شود و حتی گروه درست کند. فکر می کنید چند درصد از متعصب ترین و کهنه اندیش ترین بخش توده ایها به سمت وی بروند؟ آقای عمونئی که مورد شناخت بسیاری از رهبران نظام هم می باشد و پرسابقه ترین زندانی سیاسی جهان است، هم اکنون در زندان شما به سر می برد. حتی حکم وی معلوم نیست (حکمی رسماً به وی ابلاغ نشده است.) و بیش از 10 سال است که در بلا تکلیفی به سر می برد. طیف وسیعی از نیروهای دمکراتیک جهان که حتی با شما رابطه ی سالمی دارند و از جمله ماندلا خواهان آزادی وی شده اند. ولی تا کنون در اسارت است. چرا؟ آقای عمویی حتی اگر دبیر کل حزب توده ی ایران هم بود و اگر همین الان هم این سمت را داشت، دیگر وقت بازنشستگی سیاسی وی بود. او به خانواده اش و فرزند کوچکی که از 6 ماهگی ندیده اش می اندیشد. در بند ما از زندانیان متهم مجاهدین همه به دنبال عفو و مرخصی هستند، در زندان حتی مطالعه ی جدی کتابهای علمی و داستانی انجام نمی دهند. بیشتر به خواب یا درست کردن تسبیح و نقاشی می پردازند. سالیان سال هم زندان هستند و در گذشته احکام زیادی گرفته اند که پی حساب و کتاب بوده و به حکم "کیلویی" معروف است (10 سال و 20 سال و ...) و بسیاری از آنها زیر بازداشتیشان حساب نگشته است و اگر حساب شود، تعداد 7 نفر از آنها هم اکنون آزاد می باشند. چرا آزاد نمی شوند؟ می ترسید که به ارتش مجاهدین بپیوندند؟ باید بگویم که هیچیک از این زندانیان دارای چنین روحیه ای نمی باشند و همگی در فکر آزادی و گذراندن یک زندگی خوب هستند.

اما به فرض مجال اگر همه ی این زندانیان را آزاد کنید و به ارتش مجاهدین بپیوندند، چه اتفاقی می افتد؟ در بند 10، کل زندانیان 42 نفر می باشند و به فرض در تمام سالنهای دیگر هم 60 زندانی مجاهد باشند. حالا همه ی این افراد 100 نفره به یک ارتش که چند هزار نیرو در خارج مرز دارد بپیوندند، هیچ تاثیر شگرفی نخواهد داشت. به خاطر دارم یکی از مسئولین یا بازجوها بیان می کردند که سازمان مجاهدین می ترسد که ما کسی را آزاد کنیم و بیشتر دلش می خواهد که ما آنها را اعدام کنیم تا بهانه و بل تبلیغی خوبی علیه ما در خارج به دست آورند. حال اگر واقعا چنین اعتقادی دارید پس چرا چنین عمل می کنید؟ آزادشان کنید! مثال دیگری بیاورم. در روزنامه اطلاعات خواندم که بابک امیر خسروی رهبر حزب دمکراتیک مردم ایران (از منشعبین حزب) که در خارج از کشور فعالیت می کند، به روزنامه اطلاعات نامه نوشته و از آن خواسته است تا مقالات وی را بر علیه خاطرات کیانوری چاپ کند و روزنامه اطلاعات نیز پذیرفته است. آیا این مسخره بازی سیاسی نیست؟ گروهی در خارج از کشور ادعای مبارزه ی پنهانی و قاطع علیه نظام دارد، ولی به روزنامه های نظام نامه می نویسد که مقالات وی را علیه یک فرد زندانی چپ چاپ کند. باید پرسید که: آقای امیر خسروی! اگر به چنین کاری اعتقاد داری، پس چرا به داخل کشور نمی آیی و یک فعالیت قانونی درخواست نمی کنی؟ مگر این کار با روشی که در پیش گرفته ای چه فرقی دارد؟ و علاوه بر آن نشان دهنده ی صداقت بیشتری است.

- وزارت: ما هم عمدتاً چنین می اندیشیم. مدت 2 سال است که ما به قوه ی قضائیه نامه نوشته ایم که متهمان چپ را آزاد کنند. ما حتی در مورد آزادی چندین متهم چپ بارها و بارها درخواست کرده ایم. ما خواهان حساب شدن مدت بازداشت زندانی در دوران محکومیت او هستیم، ولی چه کنیم که قوه ی مجریه از قوه ی قضائیه مستقل است و آنها به خواست خود عمل می کنند.

- پیروز: با این همه اعتقاد دارم که وزارت هنوز دارای چنان قدرتی است که در این جهت عمل کند و بر تصمیمات

قوه ی قضائیه و بسیاری از دادگاهها تاثیر گذارد.

- وزارت: ادامه بدهید. می خواهم فقط دیدگاههای شما را بدانم و بحثی نخواهم داشت.

- پیروز: بگذارید چیز دیگری هم بگویم. من اعتقاد دارم که در رهبری حزب افرادی بودند که برای شوروی جاسوسی می کردند و این عملی زشت و قبیح بود و محکوم شد. من خودم از مخالفان این عمل بودم و پس از سرکوبی حزب، از آنجا که اعتقادات خود را علنی بیان می کردم، مورد انتقاد رفقای حزبی قرار گرفتم و تهمتها و انگها به من زده شد. من اعتقاد داشتم که باید کیانوری و امثال وی را نه به خاطر کارها و مصاحبه هایی که در زندان انجام می دادند، بلکه به خاطر کارهایی خلاف مصالح و منافع حزبی و ملی که موقعیت حزب و جان هزاران توده ای را به خطر انداخت، به دادگاه حزبی کشاند.

اما شما آمدید و کارهای خلاف چند نفر را به تمام رهبری حزب و تمامی بدنه ی حزب متوجه ساختید، به غیر قانونی کردن حزب و سرکوب زندانی و اعدام توده ایها پرداختید. حیثیت ما در معرض خطر قرار گرفته بود و شرافت ما حتی در طول مصاحبه های آنچنانی مورد تعرض قرار گرفت و ما هم مجبور به فعالیت و دفاع از خود شدیم و از آنجا که امکانات علنی و قانونی برای بیان سخنان ما وجود نداشت به فعالیت مخفی دست زدیم. من مخالف نظام هستم و مخالف اصل ولایت فقیه. خواهان طرد ولایت فقیه از جامعه می باشم. اما نمی خواهم این کار را به شکل مسلحانه انجام بدهم. می خواهم از طریق یک انتخابات آزاد تصمیم را به ملت واگذار کنیم و چه بسا آنها حاکمیت و ولایت فقیه را بخواهند. شما در مقابل رقبا و مخالفان و آنجا که موجودیت خود را در خطر بینید، یکدست و متحد می شوید ولی گروههای سیاسی مخالف متاسفانه یکدست و متحد نیستند و مردم همانطور که به شما اعتماد ندارند، در حال حاضر به هیچ گروه سیاسی اطمینان و اعتماد ندارند. تجربه ی فعالیت کلیه ی آنها بسیار منفی بوده است.

اگر اپوزیسیون چپ بتواند بر بحران هویت خود غلبه کند، انسجام و وحدت درونی به دست آورد، اتحاد میان گروههای مختلف در جنبش اپوزیسیون تامین شود و مردم را به سوی خود جلب نماید، می تواند در انتخابات آزاد پیروز شود. من در شرایط کنونی به دنبال اصلاحات هستم. هر اصلاحی در زمینه ی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که در جهت باز شدن هر چه بیشتر فضای سیاسی و فرهنگی جامعه و ایجاد امکان مشارکت هر چه بیشتر مردم در تعیین سرنوشت خویش عمل نماید، از جانب هر نیرو که باشد، باید مورد پشتیبانی قرار گیرد. بخشی از شما (حکومتیان) این دید را دارید که با دست زدن به اصلاحات این امکان را می یابید که حاکمیت خود را با معتدل و ملایم کردنش نگهدارید. این مبارزه ای است که در آن حق مردم تامین می شود. در آینده درایت و هشیاری هر یک از نیروها در جلب افکار مردم به سوی خود، پیروزی هر یک از ما را تعیین می کند. برنده در آینده معلوم می شود.

برای من مهم این است که در شرایط کنونی و در آینده کسی اعدام نشود، حتی به زندان نیفتد، پناهندگان به داخل کشور بازگردند و کلیه ی زندانیان سیاسی آزاد شوند، بحران اقتصادی و اجتماعی تخفیف یابد که بر اثر بی کاری و بی مسکنی و تورم و بیچارگی، مردم بیشتر به فکر سیر کردن شکم خود و خانواده شان خواهند بود تا به فکر انقلاب و شرکت در مسائل سیاسی. در واقع در شرایط فعلی روحیه ی ایثار و گذشت در میان اکثریت مردم وجود ندارد و هر کس به فکر تامین معاش برای خود و خانواده اش می باشد. این روحیه، روحیه ی یک مردم انقلابی یا حتی آماده ی انقلاب نمی باشد و در عین حال آماده ی مقابله با تجاوز خارجی هم نمی باشد. من می خواهم جوانان را شاد، زنان را آزاد و فرهنگ را شکوفا ببینم.

به خاطر دارم که در کمیته ی مشترک در پاسخ به یک سوال بازجوها، به آنها گفتم که در آینده حاکمیت جمهوری اسلامی مجبور می گردد تا برای تثبیت حاکمیت خود و به خاطر حفظ مصلحت نظام، از بسیاری اصول خود عدول یا پیرامون آنها سکوت نماید که از جمله می توانم به همین مسئله ی حجاب اجباری اشاره کنم. بالاخره خواهیم دید همان گونه که در رابطه با پذیرش قطعنامه ی 598، جام زهر خورده شد، در رابطه با پذیرش آزادی زنان و رفع حجاب اجباری نیز جام زهر خورده می شود. در جهان فعلی حرف اول را دانش می زند و باید آن را به دست آورد. باید فرهنگ کشورهای مختلف با هم در تقابل و برخورد و گفتگو باشند. زمانی در کمیته ی مشترک برای بازجوها نوشتم که در آینده مجبور خواهید شد که به خاطر حفظ مصلحت نظام از اجباری کردن حجاب چشم ببوشید. در مملکت ما یک فاحشه خانه باز بود، آن را بستید. ولی فاحشه ها را در جامعه پراکندید. آن هم با قیمتی گرانتر و طیفی وسیعتر و غیر قابل کنترلتر. شما آمدید ویدئو را ممنوع کردید، اما بدترین فیلمهای خارجی در اسرع وقت در اختیار همگان بود تا بالاخره مجبور شدید وجود آن را بپذیرید. در زمان شاه، ما چند خواننده ی ایرانی داشتیم که برای مردم جالب بودند. شما مردم را از آنها محروم نمودید، ولی چیز جالب توجهی به جای آن ارائه ندادید و اینک مدوناها و مایکل جکسون ها بر فکر و سلیقه ی اکثر

جوانان کشور حاکم شده اند و به طور کامل فرهنگ غرب مورد توجه وسیعترین قشر آنها قرار گرفته است. خودتان را نمی توانید فریب دهید و نمی توانید منکر شوید که فساد در زمان حال بیشتر از زمان شاه می باشد و شما مسئول این امر هستید. زیرا محدودیتهای غیر منطقی و مخالف با طبیعت بشر ایجاد نمودید و بدیهی است که مردم را از هر چه بیشتر محروم کنید، بیشتر به سمت آن متمایل می شوند.

ویدئو را ممنوع کردید ولی هیچ چیزی جهت جایگزینی همان فیلمهای "مبتذل" و به قصد جلب مردم انجام ندادید. یک برنامه ی شاد تلویزیونی که گذاشته می شود، صدها متحجر به اعتراض بلند می شوند و برنامه قطع می شود. شب عید هم که تلویزیون را باز می کنیم، به جای یک برنامه ی شاد باز هم میز گرد چند نفر را می بینیم که راجع به حضرت علی صحبت می کنند. هر چه هست موعظه است و سخنرانی و روضه. مردم خسته شده اند و کشش این صحبتها را ندارند. شما ببینید که راجع به یک مسئله ی کوچک مثل کراوات چطور برخورد کرده اید که اگر حتی یک کودک در یک مجلس عروسی کراوات بزند، در روزنامه ی کثیرالانتشار رسمی کیهان علیه آن مقاله می نویسند. مسائل را باید به صورت ریز توضیح داد تا متوجه شد چگونه روح یک ملت خسته می شود. شما با روح مردم به ستیزه بر خاستید. دختر را جلوی پسر، زن را جلوی شوهر به تحقیر کشانیدید. دخترها را کنک می زدید، به موهای آنها پونز می زدید و آنها را مورد آزار و اذیت قرار می دادید و حالا توقع پشتیبانی دارید؟

دیروز آمریکا به عراق 23 موشک زد. می دانید، شما چنان عمل کردید که اگر 50 موشک هم به این کشور زده شود دیگر کسی به پشتیبانی از شما که هیچ، حتی به مقابله با آمریکا بر نمی خیزد. چرا؟ وسیعترین افشار ملت را به دنبال خود داشتید و اینک هیچ نیروی متحدی ندارید و همواره هم زیر فشار هستید.

از دیدگاه من کمیسیون حقوق بشر نهادی است که از سوی قدرتهای بزرگ برای تسلیم کردن کشورهای مخالف، اعمال فشار می کند. ولی با این همه از آنجا که امکانی است برای باز شدن فضای سیاسی جامعه، ما از اقدامات آن در رابطه با تحقق حقوق بشر در کشور خود پشتیبانی می کنیم. ولی از هر عمل که به حق حاکمیت ملی ما تعرض شود و یا فشار اقتصادی و یا تلفات جانی بر علیه ملت ما فراهم سازد مانند تحریم اقتصادی و تجاوز نظامی، پشتیبانی نمی کنیم. ولی از یک سری فشارهای دیپلماتیک حمایت می نماییم. و اما آینده ی ولایت فقیه خوش بینانه نمی باشد. به خاطر دارم در سال 68 چند روز قبل از مرگ آقای خمینی، در سرمقاله ی روزنامه اطلاعات نوشته شد که ما پس از آقای خمینی هیچ شخص دیگری که بتواند نقش ولی فقیه را انجام دهد و مورد قبول همگان باشد نداریم. لذا بهتر است که دو شورای دینی (تحت رهبری روحانیون و مراجع تقلید) و شورای سیاسی (تحت رهبری ریاست جمهوری) تشکیل دهیم و در این رابطه شورای دینی به خاطر مصالح سیاسی کشور باید تابع شورای سیاسی باشد.

از نظر من این اصل، نفی اصل ولایت فقیه است که بر حاکمیت دین بر سیاست تاکید دارد. امیدوارم در جریان یک اصلاحات در قانون اساسی و سپس در جریان یک انتخابات آزاد به این نتیجه (طرد ولایت فقیه) برسیم و تا آن زمان از هر امکان و وسیله ای برای حراست از حقوق انسانی و رشد حیثیت و آزادی انسان باید دفاع کرد. در صورت آزادی از زندان، باز هم در راه تامین آزادی و دفاع از حقوق و حیثیت انسانی مبارزه ی خود را ادامه می دهیم. اما در جهت تصرف حاکمیت یا شرکت در هیچ حکومتی عمل نمی کنم. به نظر من قدرت حکومتی دست انسان را آلوده

می کند و او را در دفاع از حقوق انسانها محافظه کار می کند و انسان را وادار می سازد که به نحوی به سرکوب دست زند.

تجربه ی همه ی انقلابها ثابت کرده است که هر کس به حکومت رسیده است، حد اقل در اوایل حاکمیت خود به سرکوب خونین دست زده است و بالاچار انصاف و عدالت را زیر پا گذاشته است. من چنین چیزی را نمی پسندم.

هر حکومتی که حقوق انسانها را نقض کند، من به آن اعتراض می کنم، چه شما باشید، چه سلطنتی و چه حزب توده، فرقی ندارد.

در زمان حاضر می بینیم که ملت از این همه بحران اقتصادی و وضعیت نابسامان اجتماعی، از این همه قتل و کشتار و زندان خسته شده اند. باید جامعه را به سمت صلح، پیشرفت، آزادی و رفاه عمومی سوق داد. از این رو با توجه به شرایط بحرانی فعلی، تناسب نیروها در جامعه و وضعیت اپوزیسیون و روحیات مردم و نیاز جامعه به دموکراسی، لازم است تا حکومت در جهت "آشتی ملی" گام بردارد.

تمام گفتارهای من در جهت انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی، آزادی زندانیان سیاسی، بازگرداندن پناهندگان که اینک تشنه ی ورود به کشور و پیش خانواده ی خود هستند و فقط از وزارت اطلاعات و

دادگاه انقلاب بیم و هراس دارند، آزادی فعالیت احزاب و سازمانها در چهارچوب قانون حتی اگر مخالف حاکمیت باشند، باز گذاشتن دست جوانان در استفاده از امکانات آموزشی و فرهنگی و ورزشی و تعیین سلیقه ی زندگیشان به نوعی که می خواهند، تامین آزادی زنان... در این چهارچوب می باشد. ما محیطی آسوده و آرام، به دور از درگیری و تعرض به حقوق انسانی می خواهیم، محیطی آزاد در جهت تامین حقوق بشر و حتی اگر شما این محیط را تامین کنید ما حرفی نداریم، فقط مسئله بر سر توان شما در انجام این امر است. برای آن که نشان دهید که در راه حقوق مردم گام بر می دارید، باید اقداماتی کنید و از جمله چهره های شاخص ناقض حقوق بشر در حکومت مانند لاجوردی و... را حذف کنید یا به محاکمه کشانید.

- وزارت: مدتها صحبت‌هایی از شما و کارها و نامه هایتان پیش می آمد تا این که تصمیم گرفتیم خودمان با شما صحبتی داشته باشیم. فکر می کنم صحبت را در همین جا به پایان ببریم. یک "نهار خوب" در اینجا بخورید و پس از آن به "بند" برگردید.

وی با احترام برخورد می کرد. از صحبت‌های من یادداشت بر می داشت. (ولی نمی دانم که آنها را ضبط می کرد یا نه.)

عمدتا شنونده بود و فقط قصد گوش کردن داشت.

پیروز فقهای دوانی

